

دکتر حسین ابو ترابیان



شاه و آمریکائیا

(۴)

شاه چون بخوبی از ماهیت قیامهای قم و تبریز و سایر شهرها اطلاع داشت و میدانست که جز عرصه فراوان مردم به مراجع تقلید، هیچ عامل دیگری در این قیامها نقش نداشته، لذا این بار هم از همان توجه فوق العاده مردم به آیات عظام سوء استفاده کرد و برای اجرای نقشه خائنانه اش - که گردآوری گروهی عظیم از مردم تبریز بعنوان ابراز احساسات نسبت به ذات مبارک! بود - از چند روز قبل گروههای مشخص شایعه پراکنی ساواک رابه شهر تبریز و دهات اطراف فرستاد، تا در همه جا شایع کنند که در روز ۱۹ فروردین ۵۷ حضرت آیت اله شریعتمداری همراه با جمشید آموزگار (نخست وزیر) به تبریز خواهند آمد تا در جمع مردم صحبت کنند و علل ماجرای ۲۹ بهمن را روشن نمایند.

والبتّه واضح است که شنیدن خبر حضور آقای شریعتمداری در تبریز چگونه میتواند مشتاقان زیارت ایشان را فوج فوج و غافل از دسایس پشت پرده به محل مورد نظر بکشاند و نمایش بسیار جالبی را

«شاه کار» در تبریز

با وجودیکه قیام جانانه مردم تبریز در روز ۲۹ بهمن ۵۶، بوسیله شاه و ابادی او بعنوان شورش و خرابکاری کسانیکه از آن طرف مرز آمده اند، در تمام مطبوعات آمریکائی انعکاس یافت، ولی واقعه ۱۰ فروردین ۵۷ بعنوان چهلم شهدای تبریز که در اغلب شهرهای ایران اتفاق افتاد، زنک خطر را بصدا در آورد. و چون واقعا امکان نداشت که هر ماجرائی رابه خارجیا چسباند، لذا شاه تصمیم به اجرای دومین نمایش خود گرفت تا باین وسیله هم تأییدی بر ادعای واهی خود گذاشته و هم سروصدای دیگر ی در مطبوعات خارجی براه بیاندازد و نشان از وجهه خود در بین توده ملت بدهد!

برای بهره برداری شاه و مغز به تمام دنیا فراهم نماید، که چگونه مردم تبریز طرفدار شاهنشاه اسلام پناه! هستند و از خرابکارهای مرتجعین و کسانیکه پاسپورت خارجی دارند ابراز تنفر میکنند. البته در این میان، سه چهار هزار نفری هم بایول خریداری شدند که در جلوی جمعیت بایستند و در موقع نروم شعارهایی به طرفداری از شاه بدهند. و لازم به تذکر نیست که در روز موعود بجای آقای شریعتمداری يك آخوند درباری را به روی صحنه بردند و به هر ترتیبی بود عکسهای لازم برداشته شد و اخبار مورد نظر بوسیله خبرگزاری های بین المللی مخابره گردید، که امروز ۴۰۰ هزار نفر از مردم تبریز در اجتماع عظیمی مراتب پشتیبانی خود را از اعلیحضرت شهبازی! اعلام داشته و از مسبین واقعه ۲۹ بهمن اظهار تنفر کردند!

مردم غیرتمند آذربایجان که پس از اتمام آن اجتماع، تازه بوی به توطئه کثیف شاه برده بودند، آنچنان از اینکه برای تبلیغات رژیم مورد سوء استفاده قرار گرفته و از احساسات پاک منهبیشان در جهت مطامع پلید شاه بهره برداری شده، به خشم آمدند که همانجا پیمان بستند تا این عنصر دسیه گر و شیطان صفت را از سریر قدرت به بائین نکشند آرام ننشینند.

ولی شاه باز هم سرمست از باد پیروزی، بخیال آنکه دیگر همه کارها به نفع او خاتمه یافته، شروع به تبلیغات آنچنانی کرد. و با شرح و تفصیل ماجرا در مطبوعات و نمایش در تلویزیون، بخیال خود جو حاکم بر جامعه را بفتح خویش تغییر داد. و البته باید اعتراف کرد که این تبلیغات تا حد بسیار زیادی موثر هم واقع شد و گروه کثیری از مردم ایران را تاملتها مهوت برجای گذاشت، که چطور مردم تبریز در این فاصله یکماهه این چنین تغییر رویه داده و طرفدار شاه شده اند؟. ولی همین مردم، هنوز سه چهار روزی از آن تاثیر «شه ساخته» نگذشته بود که کم کم متوجه حقیقت ماجرا گردیدند و همراه با تظاهرات وسیع دانشجویان دانشگاه تبریز در روز ۲۳ و تعطیل بازار تبریز در روز ۲۴ فروردین، دانستند که واقفیت بصورت دیگری بوده و آن نمایش سید هزار نفری راجز برای فریب مردم ناآگاه و بهره برداری تبلیغاتی در روزنامه های خارج بوجود نیآورده بودند.

پس از نمایش تبریز، مطبوعات آمریکائی آنچنان لحن مغرضانه و گزنده ای نسبت به انقلابیون ایران پیدا کردند، که علی رغم تمام کوششهای دانشجویان و مبارزان ایرانی در آمریکا، بطور کلی جو جامعه آمریکائی را بفتح شاه بر گرداندند و آنچنان در تعریف و توصیف تمدن آریامهری و تکذیب و تحقیر ملت پیاخته راه افراط پیمودند که مطالب آنها بعضی اوقات از باور مردم عامی آمریکائی نیز فراتر میرفت و این جماعت گاه با خود می اندیشیدند که، مگر ممکن است در دنیای تمدن امروزی گروهی پیدا شوند و این چنین پادشاه نازنینی را که مملکتش را چهار اسبه بسوی تمدن بزرگ! میبرد اذیت کنند و بگویند ما نمیخواهیم بیای ملل مرفقی دنیا برسیم؟ اگر چنین است، پس این دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا، که حتما چنین فکر نمیکنند - و هیچگاه هم بدنابل اینگونه عقاید ارتجاعی نخواهند رفت - چرا مخالف شاه هستند و هر روز به شکلی اعتراض خود را نسبت به شاه ابراز می کنند!؟

گسترش دامنه اینگونه طرز فکرها در جامعه آمریکائی، مطبوعات و رسانه های همگانی آمریکا را بفکر انداخت که هر چه زودتر به چاره جویی بپردازند و تا هنوز دامنه فکر و خیالات آمریکائی ها اوج نگرفته و شک و تردیدها را نسبت به راه روش مطبوعات پرتیاب نیاخته، فرمول دیگری برای توجیه مخالفت های ضد شاه بیابند که کمی

قابل قبول تر باشد و اینقدر دور از ذهن و عقل بنظر نیاید. چون پس از قیام قم و تبریز و شهادت گروهی از مبارزان در این دو قیام، پشت سر هم روزهای هفتم و چهلم بیاد آنها تشکیل میشد چون در هر يك از این مراسم نیز عده ای شهادت میرسیدند، باز هم هفته ها و چهلم های دیگر. بطوریکه حساب آنها از دست مردم خارج شده بود و مامورین شاه هم واقعا نمیدانستند که هر روز نوبت یادبودشده ای کدام واقعه است و در چه شهری اتفاق خواهد افتاد.

انعکاس این وقایع در مطبوعات آمریکائی و اتهاماتی که این روزنامه ها به انقلابیون ایران وارد می آوردند، نمیتوانست آنطور که شاید بویاد افکار عمومی آمریکا را راضی کند و به آنها تلقین نماید که مرتجعین ایران به تحریک مردم برخاسته و مایلند که باین وسیله از سیر پیشرفت ایرانیان جلوگیری کنند. چون همدردی و همدلی دانشجویان مقیم آمریکا اصلا نمیتوانست باین معیارها سنجیده شود و همواره هاله ایهامی بر حقیقت وقایعی که در ایران میگذاشت در ذهن مردم باقی میگذاشت. عنوان کردن چند باره کمونیست بودن شورشیان نیز خیلی بی مزه از آب درآمده و اصلا جاذبه ای برای خوانندگان پیدا نکرده بود و روزنامه ها هم ترجیح دادند که دست از این تئوری بکشند.

در بجنوه همین دو دلیلیها بود که سینما رکس آبادان در ۲۸ مرداد ۵۷ آتش گرفت و در حدود پانصد نفر از مردم بیگناه وطنمان در میان شعله هایش سوختند. خبر این حادثه جاگنداز با وجودیکه در سطح وسیعی در رسانه های آمریکائی انعکاس یافت، ولی هر يك از آنها از این حادثه برای توجیه نظرات سابق خود نیز سوء استفاده کرده و به نحوی در لافاه وقوع این آتش سوزی و سوختن مردم در آنرا به همان مطالب نیش دار قبلی خود اتصال میدادند و میخواستند، بهر صورتی که شده در مغز مردم آمریکا فرو کنند که همان ارتجاعیون مخالف شاه که در ضمن، مخالف هر نوع پدیده غربی نیز هستند این سینما را به آتش کشیده اند. چون واقعه هفته قبل از این آتش سوزی نیز که در اصفهان باعث آتش زدن هتل شاه عباس اصفهان و چندین بانک و سینما شده بود، به کمک مفسران خبری آمریکائی آمد و آنها چه ناآگاه و چه بصورت تلقین از جانب عوامل شاه، بین حادثه ۲۰ مرداد اصفهان - که منجر به اعلام حکومت نظامی سر لشکر ناجی (معلوم) شد - و حادثه آتش سوزی سینما رکس ارتباط پیدا کردند و هر دو را کار يك گروه دانستند. که البته اگر این اظهار نظرها دامنه بیشتری نیافت، خیلی برای نهضت انقلابی ایران میتواند خطرناک باشد و به هدفهای پاک و انسانی انقلابیون ایران چهره ای زشت و ضد مردمی بدهد و آریامهر را به آرزوی کثیفش که همانا لکه دار کردن سیمای انقلاب بود برساند. ولی خوشبختانه این بار جبهه گیری بسیار سریع دانشجویان ایرانی و افشاگریهای آنها، این حیلہ کثیف شاه و مطبوعات مزدور آمریکائی را نقش بر آب کرد و آنها با شدت و تحرك بسیار، ارتباط بین رکس آبادان و تظاهرات خشونت بار مردم اصفهان را از هم گسستند و با ذکر دلایل منطقی ثابت کردند که شاه با اجرای این توطئه ضد بشری و سوزاندن پانصد تن از مردم بیگناه قصد لوٹ کردن قیام اصیل مردم را داشته و میخواست که برای ملت یا خاسته ایران چهره زشتی در کشورهای غربی ترسیم کند.

بعد از واقعه قم و نمایش سید هزار نفری تبریز، آتش زدن رکس آبادان سومین «شاه کار» همایونی بود که تقدیم ملت میشد و کاملاً نشان از پیشرفت بیماری هاری در این سک زنجیری میداد، که وارد مرحله سوم مرض شده و بجائی رسیده که برای رهائی از خفتان، هر چیزی که بنمیش برسد گاز میگیرد و رحم به صغیر و

شريف امامي حيله گر و عابد فريب

شاه برخلاف آنچه تصور ميکند ، از ترفند سوم خود هم نتيجه مطلوب نگرفت و چون با موجی از خشم و نفرت مرتب روبرو شد ناچار جمشيد آموزگار را از نخست وزيری برکنار و موجود حيله گسر و عابد فريسي به نام « شريف امامي » را خلعت صدارت پوشاند ، که شايد اين يکي بتواند با اجرائ چند مانور مسالمت آميز گروهی را تحميق کرده و با دلجوئی از روحانيت و تظاهر به دينداری ، مردم را از صف روحانيون جدا نمايد . چون جمشيد آموزگار با خواندن شعر حافظ نتوانسته بود مردم را فريب دهد ، شايد شريف امامي بتواند با خواندن چند آيه قرآن آبرفته را بجوی باز گرداند ، علی الخصوص که مارخوش خطا و خالی بنام « آزمون » نیز در کنار داشت و اين هر دو روباه حيله باز ، گویا نام چند روحاني مشهور را نیز در کتاب اسباب خود به يدک می کشيدند .

شريف امامي بلافاصله و از همان بدو انتصاب به نخست وزيری (۴ شهریور ۵۷) نقش رباکارانه خود را آغاز نمود و همراه با استمالت از روحانيون ، تعویض تاريخ شاهنشاهی به تاريخ هجری ، آزادی احزاب ملی را نیز تضمین کرد و همراه با شيبور و دهل به دنيا اعلام داشت که تمام خواسته های مردم انجام گرفته است . و در ضمن هم اينطور وانمود ميکند که چون شخصی علاقمند به روحانيت براس کار قرار گرفته ، پس هيچگونه قيام و شورش از جانب مذهبيون نمی بايستی انجام پذيرد و چون گروهی از افراد مذهبی (نما) را نیز بدور خود جمع کرده ، لذا اگر منبعد حرکتی از سوی مردم در ارتباط با مذهب بوجود آيد ، اصالتی نخواهد داشت . که البته اين اظهارات بی مایه در مطبوعات آمريکائی بوضوح انتشار يافت و اين مطبوعات نیز مرثه دادند که سرانجام شاه به خواسته رهبر مذهبی ايران گردن نهاد و با انتصاب يک فرد طرفدار آنان ، خود را تسليم خواسته هايشان کرد !.

نتيجه اين خوش خيالی ها نیز بلافاصله در سخنان « هوکوفنک » رهبر چين - که روز ۷ شهریور ۵۷ به تهران آمده بود - و همچنين رژيم عربستان سعودی منعکس گردید و اين هر دو حمايت بی دریغ خود را از شاه اعلام داشتند . درحاليکه همان روزها رژيم شريف امامي بصورتی بسيار محرمانه يکي از وزرای مشاور خود را که منتسب به روحانيون بود و برای اجرائ شغل وزارت از آمريکا بسوی تهران می آمد ، به نجف فرستاد که توطئه کشاندين امام خميني را به ايران عملی کند ، تا با در دست داشتن رهبر اصلی و عامل تمام قيامهای ضد رژيم بتواند وسعت فعاليت های او را محدود نماید . ولی اين سفير پس از جنود نيم ساعت التماس از حضور امام که دعوت شريف امامي را به پذيرند ، فقط يك عبارت رابارها تکرار کردند ، که : « شاه بايد برود ، تا من به ايران بيايم... ».

رسيدن پيام امام به تهران آرامش موقت ۴ روزه تمام کشور را بهم زد و درست روز ۸ شهریور ، ابتدا قم سپس در روزهای ۹ و ۱۰ شهریور در شهر های شوشتر ، تهران ، مشهد ، قزوین ، اردبيل و ده شهر ديگر تظاهرات وسیعی عليه حکومت شريف امامي برپا شد که تقريباً تمام آنها به صحنه های برخورد با دشمنان شاه تبديل گردید و مخصوصاً در تظاهرات روز ۱۰ شهریور ميدان ژاله تهران گروهی کشته و زخمی بجای ماند که از همانجا نام ميدان ژاله توسط مردم به « ميدان شهدا » تغيير يافت .

رسيدن اخبار اين تظاهرات به آمريکا ، روزنامه های آمريکائی را واقعاً دچار سرگيجه ساخت ، که پس علت اين تظاهرات را چگونه بايد توجيه نمود ؟ و آیا مگر قضايا فيصله نيافته و مردم ثن به اطاعت حکومت مذهبی ! شريف امامي نهناده اند که باز شلوع کارهای سابق را از سر گرفته اند ؟

از طرف ديگر تظاهرات بسيار خنونت آميز صدها ايرانی مقیم آمريکا در شهر لوس آنجلس در روز ۹ شهریور نیز مسئله را پيچيده تر ميکند و اصولاً رسانه های آمريکائی نمی فهميدند که خواسته ايرانيها چیست و چرا دائم با هر عملی که از طرف شاه سر می زند مخالفت می ورزند و هر روز به پهنای عليه او تظاهرات براه می اندازند .

اين سردرگمی مطبوعات آمريکائی باعث شد که باز هم عده ای از آنها سراغ تئوری قبلی خود بروند و اغتشاش ايران را نتيجه فعاليت کمونيست ها بدانند ، که شوروی با سوء استفاده از تمايلات مذهبی مردم درصدد گسترش مکتب خود در ايران برآمده و با آلت دست قرار دادن گروه های مذهبی و روشنفکر درصدد بيرون راندن آمريکائيها از ايران برآمده است . بيچاره روزنامه های آمريکائی خبر نداشتند که دشمن آمريکا فقط کمونيست نيست ، بلکه اين غول جهانخوار دشمن سر سخت و آشتی ناپذير ديگری نیز دارد که هرگز آمريکائيان آنرا نشاخته و تصور هم نميکردند که سير زمانه بعداً تا بدانجا خواهد کشيد که برای رهائی از شر اين دشمن قهار شايد لازم شود که با دشمنان قم خورده خود طرح دوستی هم بریزند . البته حوادث ماه گذشته و ماجرای اشغال لانسه جاسوسی آنها در تهران تاحلودی هيبت اين دشمن آشتی ناپذير آمريکائی جرم خوار را نشانمان داده است ، که اين يکي برخلاف بقيه اصلا اهل معامله نيست و اگر کمان خشم و نفرتش را بر سر دست بگيرد ، تيرش آنچنان قلب هدف را نشان ميروند که اگر در مقابل اين عظمت سرفروغ نياورد ، دودمان و هتيش رابباد خواهد داد .

ولی هنوز خیلی زمان مانده بود که آمريکائيها اين حقيقت را بچشم بينند و از نزديک ، قدرت کوبنده ای را که ميرفت تا بصورت گزری آهين بر سرش کوبيدم شود لمس کنند . و لذا اين کور دلان با کمال وقاحت و بيشمری مراسم باشکوه نماز عيد فطر سال گذشته (۱۳ شهریور ۵۷) و راه پيمائی عظيم ۱۶ شهریور (بمناسبت هفتم شهدای ميدان ژاله) را به تظاهرات دستچيها اتصال داده و سرانجام واقعه خونين ۱۷ شهریور (جمعه سياه) و شهادت هزاران تن از مسلمانان معتقد و مبارز را - که حتی يك نفر کمونيست هم در ميانشان نبود - بعنوان سرکوبی کمونيست ها قلمداد کرده ، بانسخوار اراجيف شريف امامي و چاپ عکسهای من در آوردی او که بعنوان سند دخالت گروه های چپ در سازماندهی اين تظاهرات ارائه داده بود ، آنچنان شور و شوقی براه انداختند که گویا شاه توانسته با يك حرکت قاطع و شدت عمل قابل تحسین ، تمام مخالفان خود را يکجا نابود کرده و از آن پس براحتی و تحت حمايت مستشاران نظامی آمريکائی ، مملکت را با خيال آسوده به سوی همان تمدن بزرگ کذائی هدايت خواهد کرد .

جالب ترين قسمت اين ماجرا ، رأی اء تمام مجلسيان رستاخيزی

بقیه در صفحه ۳۷

* نكين - با اینکه متجاوز از ۹ ماه از پیروزی انقلاب ميگذرد مسيبن فاجعه سينما رکس آبادان مجازات نشده اند و هنوز معلوم نيست شخص يا اشخاصی که مجری اين جنایت بودند کجا هستند .

شاه و آمریکائیا (بقیه)

به دولت شریف‌امامی بود که درست ۲ روز بعد از کشتار وحشتناک ۱۷ شهریور و در حالیکه ۱۲ شهر ایران تحت سیطره حکومت نظامی نذخیمان قرار داشت، بصورت ۱۷۶ رای موافق باو داده شد، و روزنامه‌های آمریکائی نیز با خوشحالی فراوان، این عمل‌خائانه ۱۷۶ وکیل قلابی مجلس شورایملی را بعنوان صحنه ملت برزور بازوی شاه قلمداد کردند و بازمه بهخوانندگان خود مژندادند که همه چیز بخوبی و خوشی پایان یافته و عنقریب است که پروازه های تملن بزرگ به‌روی ملت ایران باز شود. مخصوصا که سفر «ضیاءالحق» به ایران در روز ۱۸ شهریور را تأیید همسایه‌ایسران بر قدرتمندی شاه قلمداد کرده و درضمن، برکناری هویدا از وزارت دربار را نیز که همان روز صورت گرفته بود، بعنوان حذف واسطه‌ها و کوششی برای نزدیکی شاه به ملت شمرندند.

کشتار وحشتناک روز ۱۷ شهریور و متعاقب آن نمایش مسخره مخالف و موافق مجلس برای رای اعتماد به شریف‌امامی تاچند روزی مردم را ساکت کرد، تا آنکه ۲۵ شهریور ۵۷ (نگین سالروز آغاز سلطنت محمدرضاشاه) فرارسید و به یمن این روز بربرکت زمین خراسان لرزید و حدود ۴۰ هزارتن از مردم شهر طبس وروستا های اطراف را بکام خود کشید.

وقوع این زمین‌لرزه مصیبت بار، زمینه را از چندجهت برای حکومت ایران مساعد کرد و همراه با تبلیغات گوناگون، دستگاه های متعدد عوام فریبی نیز به حرکت در آمد، که الحق توانست تا چند روزی هم ذهن و فکر مردم را از امورسیاسی منحرف کردو به مسائل دیگر بکشاند. ولی جالب‌ترین قسمت این ماجرا سوءاستفاده دستگاههای تبلیغاتی غرب است که بقول معروف از آب گل آلود مشغول ماهی گرفتن شدند و بهترین فرصت را برای ضربه زدن به کشور حامی انقلابیون ایران یافتند: انگلیسها گزارش دادند که فقط يك بمب اتمی میتواند چنین ویرانه‌ای در طبس ایجاد کند و آلمانی‌ها هم کشف کردند که آزمایش های هسته‌ای شوروی باعث وقوع این زمین لرزه شده است. روزنامه‌های آمریکائی نیز این دو خبر را مزه‌مزه کرده و ساواک شاهم با بخش اعلامیه وشایعه هر چه بیشتر به گسترش آن درایران دامن زدو خلاصه شاه ورفقایش بااستفاده ازاین نعمت خدادادی که درسالروز سلطنتش باو ارزانی شده بود، دامن همت به‌کمر زدند که یکجوضد شوروی در ایران بوجود آورند تا هر يك بسته به فراخور حال خود از آن بهره برداری لازم را بنمایند: دستگاه شاه يك حالت بغض و کینه نسبت به روسها درمیان مردم ایجاد کند تا مگر ذهن مردم از او به سوی دیگر منحرف‌شود. ورفقای شاه نیز به انقلابیون ایران بفهمانند که بحامی آنها کشوریست که جان انسانها برایش ارزش ندارد و بااین قبیل عملیات، ۴۰ هزار تن ازهموطنانشانرا به نابودی کشانده است!

این دست و پا زدن های بچگانه فقط يك مسئله را به‌روشنی برای ناظران آگاه معلوم میکرد و آن: سقوط قریب‌الوقوع رژیم شاه بود که برای رهائی از غرق شدن حتی به پرکاهی نیزمتوسل میشد و آنچنان بساط عوام‌فریبی را براه انداخته بود که حتی کودکان شیرخواره نیز به حرکات ابلهانه او می‌خندیدند.

دو نمونه از اینگونه حرکات مردم قریب، یکی بازداشت‌دکتر شیخ‌الاسلام‌زاده و هفت تن دیگر از دزدان سابق‌مدار وشرکای خانواده سلطنتی بود که به جرم ناراضی‌تراشی به بند کشیده شدند و دیگری ابلاغ اخطاف همایونی! دائر به بخشش ۸ توره ازشمولان نظام وظیفه، که بپهر حال هرودی آنها جز باپوزخندی ازطرف

ملت استقبال نشدند. و پس از آن نیز بازداشت‌منصور روحانی و فریدون مهدوی و بقیه دلالت‌های معاملات شاهنشاهی هرگز نتوانست سیل خروشان مردم را در اعتراض به خود کامگی های شاه متوقف نماید.

روز چهارم مهر ۵۷ شاه با تعیین علیقلی اردلان بسمت وزیر جدید دربار يك قدم فریبکارانه دیگر برداشت و اعلام کرد که خانواده سلطنت ازاین پس حق اعمال نفوذ در ادارات و شرکت در معاملات دولتی را ندارند. و بدنبال آن همراه بانفس های آخر حزب «شاه ساخته» رستاخیز، دکترجواد سعید بسمت‌گورکن آن منصوب شد تا مراسم تدفین این حزب، بدون متوئی برگزار نشود. و شاه که همه این اعمال را از روی ناچاری و برای جلوگیری از انفجار خشم ملت انجام میداد، تازه منتش را بر سر جیمی کارتر میگذاشت که بیا و ببین سیاست حفظ حقوق بشر تو را چگونه بجان ودل اطاعت کرده وهر لحظه به گشاد کردن فضای سیاسی ایران مشغول. و از آن طرف نیز روزنامه های آمریکائی به تبلیغات گوناگون برای شاه میپرداختند که: این موجود نازنین باوجود تمام مخالفانی که در ایران دارد، اصلا از اعطای آزادی برای حفظ حقوق بشر نمی‌هراسد وهر لحظه بیشتر از پیش به فشردن قطره چکان آزادی جهت ملتش مشغول است!

شاه و کارتر که هر دو خوب میدانستند چه اتفاقاتی در ایران رخ میدهد، صورت ظاهر قضیه را حفظ کرده و افتخارحفظ حقوق بشر را بهمديگر پاس میدادند. ولی در عین حال برای اینکه خیال کارتر از سوی همسایه شمالی ایران نیز راحت باشد که میداد از تشنج موجود به خیال سوء استفاده بیافتد، به شاه دستور داد که دم رفقا راهم به نحوی ببیند وچندصد میلیون ناقابل‌هم تارشان شود که مشغولشان کند. ودرست بهمین جهت است که درشماره‌های نهم تا پانزدهم مهر سال گذشته مطبوعات آمریکائی خبرهای گوناگونی از پیوند های اقتصادی ایران و شوروی و آهنگ شگفت آور رشد این پیوندها میخوانیم که منجر به امضای قرار داد ۴۰۰ میلیون دلاری نیروگاه اصفهان توسط شوروی و توافق نامه سومین خط لوله گاز به شوروی گردید. و این در حالی بود که تمام تبلیغات مسخره رژیم راجع به اثر بمب اتمی شوروی در وقوع زلزله طبس مورد بی‌اعتنایی و تمسخر مردم قرار گرفته بود.

یکی از صحنه‌های بسیار جالبی که به انقلابیون ایران قوت قلبی فراوان بخشید مربوط به ۱۴ مهر و مراسم افتتاح مجلسین بود، که در این آئین هیچیک از افراد خانواده شاه شرکت نداشتند و خود شاه نیز از شدت ناراحتی و بدبختی نتوانست ایستاده‌نطق کند و ناچار روی صندلی نشست و بازحمت زیاد نطق افتتاحیه را خواند. که دیدن این صحنه از تلویزیون واقعا همه را شاد کرد و فهمانند که ضربه طاقت فرسانی به این قاتل خون آشام وارد آمده و طوری او را از نفس انداخته که عرضه نیمساعت سرپا ایستادن و نطق کردن را در خود نمی‌بیند. در حالیکه همانروز امام خمینی از کشور عراق واز دست دوستان نامرد هجرت نموده وعازم پاریس بود تا صدای مظلومیت خلق ستمدیده ایران را بگوش جهانیان برساند. ودرست از بلو ورود ایشان به پاریس بود که توجه روزنامه‌های آمریکائی هم به آنسو جلب شد وعلی‌رغم تمام امیدواری هائی که در مورد رفع نگرانی های ایران اعلام کرده بودند، چون‌با شامه تیزشان مرکز قدرت را شناخته بودند، لذا برای رفع کنجکاوای هم که شده مشغول تقصص و کسب خبر از اطراف امام شدند که واقعا بدانند چه جادویی در وجود این مرد نهفته که هیچیک از شگرد های شاه و کارتر تا گنون موثر نیفتاده و هرروز به نحوی اغتشاشی در يك گوشه ایران، چه بصورت تظاهرات وجه بشكل

اعتصابات پشت سرهم صورت میگیرد... درست است که رسانه‌های گروهی آمریکا اخبار ایران را به شکلی خلاف واقع تحویل مردم آمریکا میدادند و خط فکری آنها را مطابق خواسته کاخ سفید نسیان تنظیم میکردند، ولی این دلیل نمیشد که خودگردانندگان این دستگاه‌ها نیز از حقایق غافل بمانند و گول اراجیفی را که بخورد مردم میدادند بخورند. ولذا، روزنامه نگاران آمریکایی از فرصت حضور امام در پاریس برای بررسی بیشتر از احوالات ایشان استفاده کردند و برخلاف عراق، که در آنجا بخاطر دیکتاتوری وجو خفقان دولتی، هیچ مصاحبه و گزارشی میسر نبود، هجوم خود را پاریس آغاز کردند.

شاه که از شنیدن خبر ورود امام به پاریس واقعا وحشرده شده بود، فوراً اردشیر زاهدی دلال معروف خود را از آمریکا به تهران فراخواند تا از مشورت‌های این نوکر همیشه جان‌ناشناس برخوردار شود و در ضمن بتواند با پادرمیانی‌های او با بعضی از رجالی که در چند سال گذشته مطرود دستگاه بوده‌اند تماس پیدا کرده و جان خود را از سراسیمی خطرناکی که در روی آن بیابین می‌غزید نجات دهد. مکالمات تلفنی طولانی شاه با کارتر و کیسینجر و برژینسکی و بقیه دارو دسته حاکم بر آمریکا تقریباً همه روزه صورت میگرفت و بهر حال، تنها راه جلی که به نظر همه آنها میرسید، ادامه فشار نظامی و بازداشت مخالفان، همراه با افزایش اعطای آزادی سیاسی به مردم بود، تا بلکه جلوی این سیل بنیان‌کن هرچه زودتر گرفته شود، و در ضمن نیز بازداشت عناصر مورد تنفر مردم مثل نصیری و اعوان و انصارش ادامه پیدا کند، که شاید آبی بر آتش درونی مردم ریخته شود. یعنی به ضرب المثل «کوبه و ریش بپهن» مصداق واقعی بدهی‌شد.

ولی همه این تمهیدات نتوانست کوچکترین تأثیری در آرام کردن حرکت مردم داشته باشد و روزی نبود که در گوشه‌ای از مملکت تظاهرات خشونت‌باری علیه رژیم برپا نشود و یک واحد مملکتی به اعتصاب سراسری نه پیوندد. تا اینکه در روز ۱۹ مهر ۵۷ مبارزان اصفهانی به یک اتوبوس حامل کارمندان آمریکایی در آن شهر حمله کردند و ۸ نفر آمریکایی را در اثر انفجار بمب‌شدت زخمی نمودند. دریافت گزارش این حادثه در مطبوعات آمریکایی غوغایی پیاورد و برای اولین بار باعث شد که انقلابیون ایران در رسانه‌های آمریکایی به القای شبهه: وحشی و بی‌تمدن منقخر شوند و از همان موقع مقامات آمریکایی بفکر افتادند که مبادا این اقدامات در آینده‌آباد وسیعتری بخود گرفته و حملات بیشتری نسبت به آمریکایی‌های مقیم ایران صورت پذیرد. در حالیکه از طرف دیگر حضور آمریکایی‌ها را برای پشتیبانی از شاه در ایران لازم می‌شمردند و اطمینان داشتند که اگر بخواهند به امر تخلیه آنها از ایران بپردازند، نوکر وفادار خود را بی‌یار و یاور ساخته‌اند. و این در حالی بود که بخاطر گسترش موج اعتصابات، هر روز عده کثیری از آمریکاییها در ایران بیکار میشدند و عملاً از هرگونه اقدامی که می‌توانست قلمی در راه حفظ ثبات سلطنت و حکومت شاه باشد عاجز می‌ماندند، ولی البته از طرف دیگر این نقیصه بخوبی جبران میشد و روزی نبود که دسته‌ای از مستشاران آمریکایی متخصص در سرکوبی شورش و جنگهای چریکی به ایران نیابند و برای کمک به شاه در جهت قلع و قمع انقلابیون طرح و برنامه‌ریزی کنند. در حالیکه آقای خمینی بایک حرکت کوچک پراحتی قادر بود تمام این نقشه‌ها را باطل نموده و هر آنچه که رشته بودند پینه کند، که نمونه بارز آن در روز ۲۴ مهر ۵۷ انجام شد و بدستور ایشان در سراسر کشور عزای ملی و تعطیل و اعتصاب یکروزه همگانی اعلام گردید، تا هم پادی از شهدای وقایع اخیر (و بخصوص واقعه ۱۷ شهریور) شده و هم اتحاد و همبستگی تمام طبقات

مملکت در مبارزه علیه رژیم نشان داده شده‌باشد.

روز ۲۴ مهر سال گذشته را بایستی یکی از روزهای تاریخی انقلاب ایران دانست، که در آن چند مسئله بخوبی برای شاه و آمریکاییها باثبات رسید:

۱ - برای اولین بار ثابت شد که همه انقلابیون ایران از دستورات آقای خمینی باجان و دل اطاعت میکنند و دیگر رژیم شاه نمیتواند سازماندهی‌های تظاهرات و اعتصابات را بپهوزد، به کمونیت‌ها بچسباند.

۲ - اهمیت اعلام این روز بعنوان عزای ملی و اعتصاب همگانی بقدری بود که حتی دولت شریف امامی هم ناچار به پذیرفتن آن شد و از ترس آنکه عبادا همان آب‌باریکه‌رانی‌ساز دست بدهد، خودش نیز طی اطلاعیه‌ای روز ۲۴ مهر را عزای عمومی اعلام کرد.

۳ - پیروی کارگران پالایشگاه آبادان از این اعتصاب شاه را بحتی وحشت زده کرد که ناچار در این روز دستور مانور نظامی در خیابانهای آبادان را داد و زره‌پوشهای ارتش در این شهر به نمایش قدرت پرداختند. و با وجودیکه ۷ تن از کارگران نفت آبادان بوسیله حکومت نظامی بازداشت شدند، ولی شاه نتوانست از عهد اعتصابیون برآید و از آنروز بی‌عدهم تا روز ۸ دی‌ماه که از طرف امام خمینی دستور شکستن اعتصاب نشتگران برای تولید داخلی داده شد، این اعتصاب ادامه یافت.

۴ - شاه در چهارمین نقشه کشی خود برای بدنام کردن روحانیت مبارز و سرکوب مسلمانان باشکست فاحشی رویرو شدو طرح او برای حمله به مسجد جامع کرمان - باوجودیکه در ابتدای کار با موفقیت انجام گردید - ولی ماموران ساواک و کوبی‌های کرمان بقدری در اجرای آن بی‌عرضگی بخرج دادند که بوی تعفن آن همه جا را فرا گرفت و بار دیگر چهره نحس و نجس شاه را بخوبی به همگان نشان داد.

۵ - تظاهرات چند صد هزار نفری مردم در بهشت زهرا که علناً شعارهای «مرک بر شاه» میدادند در سطح وسیعی بوسیله خبرگزاری‌ها در جهان منعکس شد و برای اولین بار مردم دنیا مشاهده کردند که شاهنشاه ایران زمین! چه طرفداران پرشوری دارد.

۶ - در نتیجه انعکاس اخبار روز ۲۴ مهر بود که آمریکاییها دقیقاً بی به عجز و بدبختی شاه بردند و تصمیم گرفتند که از فردای آنروز به تدریج آمریکاییهای مقیم ایران را تخلیه کنند، زیرا دومسئله دیگر نیز اتفاق افتاده بود که آمریکاییها را هرچه بیشتر از شاه مایوس نمود و بخوبی دانستند که بهر حال، باجو موجود نمیتوان اطمینانی به بقای شاه در ایران و حفظ جان آمریکایی‌های مقیم داشت. این دو مسئله یکی، پذیرفتن درخواست دکتر علی‌امینی بوسیله امام خمینی برای مذاکره بود، که با پادرمیانی اردشیر زاهدی کاندید نخست‌وزیری شده بود. و دیگری اعلام پشتیبانی ۱۶۰۰ نفر از نویسندگان سرشناس آمریکایی از مبارزات روزنامه نگاران ایرانی علیه رژیم شاه.

ولی بهر حال، شاه کسی نبود که آمریکایی‌ها باین راحتی دل‌از او بکنند و به صرف رعایت خواسته‌های مردم، این ستون‌بنجم آمریکا در قلب خاور میانه را به آسانی از دست بدهد. درست است که خودشان هم کاملاً به تنفر عمومی مردم از شاه و بی پایه بودن سلطنت او پی برده بودند، ولی بعد از شاه تکلیف‌ارزش ایران‌چه میشد و زحمات بیست و چند ساله مستشاران آمریکایی برای تجهیز چنین پایگاه نیرومند آمریکایی در خاور میانه بکجا میرفت؟ تمام راهها هنوز مسدود نشده بود و نیرنگهای فراوانی وجود داشت که میشد با توسل به آنها شاه را در ایران حفظ کرد...

ادامه دارد